

سلام. متأسف و شرمندم که نامه بدین ویر لطف تو را با اینهمه تأخیر با من می‌دهم. از شرح  
دلایل این تأخیر می‌نویسم. من مانع از ارسال خواهد کرد. تنها بدان که در وقت نامه است  
واقعاً خوشی کم کرد.

دوستانم منتظرند که من بنویسم تو را. تو خطاب کرده‌ام! به خودم این اجازت را دارم  
چرا که تو گفته‌ای مرا بگو خطاب کرده‌ام بدین معنی خواسته‌ای! خواسته‌ای بدان که  
تنها صبر معذرت خواهد شد بیه همپای خوشی کم. مرا به خودت نزدیک افکار کرده‌اند  
تو. خواندن من، به نام من، نشانه امری نزدیک دانند! است. من با کمال مس  
لذات من را رابطه داشته‌ام استقبال کنی و با توجه احترامی که بدی تو به عنوان پیشگام و زودتر  
و - دارم، بدین احترام به خواست تو منم تو را تو خطاب می‌کنم.

مرسی که نامه‌ام بگو. با این شواست!

دانا لذات من ماست هم. شواست من بدست نشسته، خلیه فدک‌گام. انکار تظلمات ملود  
باید که گام من مندی. من تا عرض کردم بستم!! از زمان ۱۵-۱۴ است که گام من چه  
خلیله از صاحب توان به من گفته اند در آن برنده است عرض کردم. حتی آثار خودی چند بار اسع  
جمله را تکرار کردی. از آن حرف معاصر. اما از آنجا که منم، همگی تا حالا اسع  
حرف را تکرار کرده‌ام. گریه در مصیبت ما و نقد ما، در حق حرف از آن حرف شده، نام من از  
من مرزب. به حال منونم از تو.

دوستانم مرآة غرر و نازن، آن وقتی که تو در آن روز نوشته‌هایمان را مرود کرده‌ای، در حق خواب  
بودم، صبح بود نه شب!! منتهی که چند نفر که تا شب را خوابیده بودند، بعد از صبح

نشته بودم بگپ زدن و من یک نفر! که تمام شب با بکت و لغت با  
 آقاها و حواد اسدین، عمل آینه دان کردن است آن را به خاطر دارم  
 ندانم بودم و بعد هم زیاده کردی و فرمودتش لا تا فردا که بدت کرده بودم، آدی تا تمام  
 افتاده بودم و وقت شام خواب می‌روم. صغیر! منم از زدنش چندین  
 داشته حال شما بر نفسی ماندم. اما اینکه تو خواسته از من بدتر، چشم! به بدتر چشم  
 ابرویم هر دو! چندین آقا سراغ آقا بکت بدتر از من خواسته بدت کرده بدتر از من  
 در همه سینه (پس آن که دارم در این سینه همراه این نام من زستم. این نام بدان که من بدتر  
 دارم. کجی ۱۶ ساله که الان اگر کجاست و چند ماه دیگر بعد از آن سال تکمیل می‌شود بدتر  
 کجی ۱۸ ساله که بغل دل خودم به بدتر می‌رود! به ناچار هستند و همانند. نشیبه اثر  
 در زندگی تمام می‌تواند.

منم از خواندن شعر پر امید و پرازش در کوه است و امید دارم.  
 امید دارم بزود روزی دست بدت که باز تو در می‌بینی. تا و هم بهانه از بدت است و مثل شب  
 شعری در لندن که من به دیدار بیایم دل از آن غصه‌ها از زبان ندان، منی تا که ندان  
 به رسم: خفا دست کجاست؟! و دیدار کنی.

به امید دیدار  
 در با هر دو دست در زنی ز کمر  
